

در شماره پیشین، بخش اول این مقاله که عهده‌دار تحقیق پیرامون برخی از مفردات سوره حشر بود از نظر شما خواننده گرامی گذشت. در این شماره بخش دوم مقاله را که مؤلف در آن به بحث و بررسی درباره‌ی واژه دیگر از این سوره پرداخته است خواهید خواند.

ترجمان وحی

● عقاب

... فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (حشر / ۴)

- ترجمه شماره ۱: ... پس به درستی که خدا سخت عقوبت است.
- ترجمه شماره ۲: ... بدانند که خدا به سختی عقوبت می‌کند.
- ترجمه شماره ۳: ... عقاب خدا بسیار سخت است.
- ترجمه شماره ۴: ... همانا خدا هست سخت عقوبت.
- ترجمه شماره ۵: ... بیگمان، خداوند سخت کیفر است.
- ترجمه شماره ۶: ... خدا شدید العقاب است.
- ترجمه شماره ۷: ... کسی که با خدا مخالفت کند (بداند) که خدا سخت‌گیر است.

● واژه‌شناسی

عقاب و مترادف‌های متنوع آن از ماده «عَقَبَ» به اشکال و صورت‌های متنوع در قرآن کریم به کار رفته است. رایج‌ترین مشتقات این ماده لغوی، «عِقَاب» و «عاقبة» است که به

ترتیب، هر یک ۳۱ و ۱۷ بار در قرآن به کار رفته است. «إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ»: فصلت / ۴۳، و نیز: «فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مُكْرِمِهِمْ أَنَا دَمَّرْنَا هُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ» (نمل / ۵۱). این دو آیه نمونه‌های معمولی در نصوص قرآنی است. ساختارهای دیگر آن در قرآن مشاهده می‌شود: «عقبة»، «عُقَبِي»، «مُعَقَّبٌ» و «مُعَقَّبَاتٌ» که در مجموع ۳۲ بار کاربرد دارند و با احتساب واژه «عقاب» و «عاقبة» روی هم ۸۰ بار مشتقات ماده «عقب» در قرآن کاربرد دارد. ابن فارس لغوی اعتقاد دارد:

«مادة عَقَبَ، دارای دو معنی اصلی است:

۱- دلالت بر تأخیر و مؤخره امری می‌کند که پس از کار و امر دیگری انجام گرفته باشد.

۲- دلالت بر افزایش شدت و صعوبت انجام کاری می‌کند.»^۱

بنابراین توضیح، عَقَبَ یعنی تأخیر نمود و چیزی را دنبال کرد. و به هر چیزی که دنباله چیز دیگر باشد، «عقیبة» می‌گویند که این معنی کاملاً با «خَلَفَ يَخْلِفُ» مترادف است. مثلاً شب و روز دنبال هم هستند، روز که می‌رود، عقیب آن شب است و شب که می‌رود، عقیب آن روز است و آن دو «عقیبان» به شمار می‌آیند. راغب در مفردات آورده است:

«مقصود از «عَقَبَ» دنباله پا و پشت پاست، جمع آن اعقاب است. و حدیث نبوی «وَبَلِّ لِّلْاَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» به این مفهوم اشاره دارد.

عَقَبَ: به طور استعاری و مجازی، منظور از آن فرزند است: «وَجعلها كلمةً باقيةً فی عقبه»: ز خرف / ۲۸.

عقب الشهر: دنباله ماه را گویند، روزها و شب‌های پایانی هر ماه.

عُقَبٌ، عُقْبِي: ثواب و پاداش عمل، «خَيْرٌ ثَوَاباً وَخَيْرٌ عَقْباً» (کهف / ۴۴).

عاقبة: به طور مطلق به معنی ثواب است، «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص / ۸۳).^۲

ابن منظور، لغت‌شناس قرن هفتم، تحلیل جدیدی جز آنچه راغب بیان کرده، ارائه نمی‌دهد.^۳ لذا بهترین تحلیل همان است که ابن فارس بیان نموده است. بنابر نظر ابن فارس، مقصود از «شدید العقاب» بودن خداوند آن است که مجازات

۱. معجم مقایس اللغة، ابوالحسن احمد بن فارس بن زکریا همدانی (۳۹۵ق)، بیروت، دارالجمیل، ج ۴، صص ۷۷-۸۵.
 ۲. مفردات الفاظ القرآن، الراغب الاصفهانی، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دارالقلم دمشق، الدار الشامیة بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ق، ص ۵۷۵.
 ۳. رک: لسان العرب، ابن منظور، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ق، ج ۹، صص ۲۹۹-۳۰۸.

شدیدی برای نتایج و پیامدهای اعمال انسان تدارک دیده است، و با وصف عقاب به «شدید»، سختی مجازات را چند برابر نموده است. در واقع مجازات اخروی چیزی جز دنباله و نتیجه عمل انسان که به دقت ارزیابی شده و انسان در برابر آن به سختی مجازات می‌گردد، نیست؛ با ذکر این نکته که آدمی به هر جا که رود، نتایج نا میمون و مجازات سخت اعمالش به دنبال اوست و هرگز از او مفارقت نمی‌یابد.

● بررسی و داوری

مترجمان غالباً در ترجمه کلمه «عقاب» از معادل یابی فارسی خودداری ورزیده و عیناً کلمه «عقاب» را در ترجمه‌ها درج نموده‌اند. ترجمه پیشنهادی ما چنین است: «... بی‌گمان، خداوند مجازات بسیار سخت و توان‌فرسایی را به عنوان پیامدهای بد عمل انسان روا می‌دارد.»



● ایجاف

وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ ... (حشر / ۶)

ترجمه شماره ۱: و آنچه را بازگردانیده خدا بر رسول خود از ایشان، پس نتاختید بر آن هیچ اسب و نه شتران ...

ترجمه شماره ۲: و آنچه خدا از دارایی‌شان به پیامبر خود غنیمت داد، آن نبود که شما با اسب یا شتری بر آن تاخته بودید ...

ترجمه شماره ۳: آنچه را که خدا از مال آنها (بنی‌نضیر) به رسم غنیمت باز داد متعلق به رسول است که شما بر آن اسب و استری نتاختید (و آزاری نکشیدید).

ترجمه شماره ۴: و آنچه بهره‌داد خدا پیمبر خویش را از ایشان، پس نتاختید بر آن اسبان و نه شتران و لکن ...

ترجمه شماره ۵: و هر چه خداوند از ایشان (به صورت فیء) عاید پیامبرش گرداند، شما در آن نه اسبان را به تاخت درآوردید و نه شتران را ...

ترجمه شماره ۶: خداوند، هر غنیمتی از آنان به رسول خود رسانید، بدون جنگ شما

رسانید، شما بر اموال آنان هیچ اسب و شتری نتاختید.
ترجمه شماره ۷: ... نه اسبی بر آن تاختید و نه شتری ...

● واژه‌شناسی

بیان دانشمندان علم لغت حاکی از آن است که کلمه «أَوْجَفْتُمْ» از مصدر «ایجاف» و ماده «وجف» به معنی سرعت حرکت اسب و شتر است، یعنی حیوان را به گونه‌ای وادار به دویدن کنند که سریع و چهار نعل بدود.

هرگاه گفته شود: «أَوْجَفْتُ البعیر» یعنی شتر را وادار به تاختن نمودم.^۱ صاحب لسان العرب علاوه بر تأیید مفهوم فوق، از قول جوهری نقل می‌کند: «وجیف، به نوعی از حالت راه رفتن و دویدن اسب می‌گویند». زیرا اعراب همان طور که برای انواع اسب و شتر اسامی خاص وضع می‌کنند، نوع دویدن و راه رفتن حیوان را نیز با کلمات مختلفی بیان می‌کنند، و چه بسا به جهت ظهور حالت خاصی از دویدن اسب، نام اسب را از همین حالت غالب بر می‌گیرند. «وجیف» و «وجف» یکی از آن حالات و نام‌هاست. «ناقة میجاف» شتر تندرو را گویند.^۲ در آیات قرآنی دو استعمال از مصدر «ایجاف» و ماده «وجف» دیده می‌شود:

مورد اول، در وصف قلب و دل انسان است: «قَلُوبٌ یَوْمئِذٍ وَاجِفَةٌ...» (نازعات / ۸) حکایت از دل‌هایی است که در قیامت به سرعت به تپش می‌افتند و نگران اعمال خویش‌اند. مورد دوم، در وصف اسبان و شتران و کیفیت حرکت آنهاست: «فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلِ وَلَا رِکَابٍ...» (حشر / ۶).

● بررسی وداوری

نظر به این که ترک ناخواسته و بازگشت ناپذیر یهودیان بنی نضیر از مناطق و دژهای اطراف مدینه و به غنیمت رفتن بسیاری از اموال آنان بدون خونریزی و جنگ، صرفاً با تهدید پیامبر و مشاهده آبهت و شکوه حکومت اسلامی و تقدیر الهی بوده و مسلمانان و صحابه و دیگر ساکنان مدینه نقشی در این تخلیه و تبعید مکانی نداشتند و متحمل زحمتی نشدند، لذا

۱. رک: مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۵۷

۲. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۲۲.

خداوند با زبان مثل خطاب به آنان فرمود:

«فما اوجفتم علیه من خیل ولا رکاب...» (حشر / ۶).

اسب و شتر نتاختن مسلمین در بیرون راندن یهودیان، کنایه از عدم وقوع صعوبت و سختی و تحمل مرارت و ناگواری بر مسلمانان است. این بیان الهی از آن جهت مطرح شده که جلوی اعتراضات اعراب در تقسیم غنایم که در آیه بعد مطرح خواهد شد، گرفته شود. کلمه رکاب در این آیه، به معنی شتر است.

ترجمه‌هایی که از آیه فوق به عمل آمده عموماً ترجمه تحت اللفظی است و بجز ترجمه شماره ۳ که مفهوم تمثیلی آیه را درون پرانتز بیان نموده، دیگر ترجمه‌ها به تمثیل آیه توجهی نکرده‌اند.

به نظر می‌رسد در ترجمه این آیه اگر عین الفاظ ترجمه نگردد بلکه مفهوم آن بیان شود، مناسب‌تر است، مگر آن که در زبان دوم، معادل همان مثل قرآنی (و عربی) وجود داشته باشد که در آن صورت اصل، ترجمه عین الفاظ است.

بنابراین، ترجمه پیشنهادی ما چنین است: «آنچه از اموال و دارایی‌های آنان (یهودیان بنی‌نضیر) که خداوند به پیامبرش بازگرداند، شما در به دست آوردن آن متحمل هیچ‌گونه زحمت و رنج و آزاری نشدید، بلکه خداوند، پیامبران خود را بر هر کس که بخواهد، پیروز و مسلط می‌گرداند».

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

● تبوء

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ... (حشر / ۹).

ترجمه شماره ۱: و آنان که جایگاه ساختند...

ترجمه شماره ۲: و کسانی که ... در دیار خود بوده‌اند ...

ترجمه شماره ۳: جماعت انصار که پیش از (هجرت) مهاجرین، مدینه را خانه ایمان

گردانیدند...

- ترجمه شماره ۴: و آنان که جایگزین شدند...
- ترجمه شماره ۵: و کسانی که پیش از آنان در سرای اسلام (مدینه) جای گرفتند.
- ترجمه شماره ۶: کسانی از اهل مدینه که در مدینه ... جای دارند.
- ترجمه شماره ۷: آنان که پیش از مهاجرین در دیار خود بوده و ایمان آورده بودند.

● واژه‌شناسی

کلمه «تَبَوُّءٌ» مصدر باب تَفَعَّلَ از ماده «بَوَّءَ» است. این کلمه به گفته ابن فارس دارای دو معنی اصلی است:

«معنی اول: الرجوع إلى الشيء؛ مراجعه به چیزی نمودن، جایی را منزل قرار دادن، محلی را پناهگاه خود قرار دادن است، همان‌گونه که در دامنه‌گوه‌ها و دشت‌ها خیمه می‌زنند.

و عبارت: بَوَّءَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى مَنَزِلَ صَدَقٍ، یعنی خداوند آنان را در منزل صدق و ایمنی جای داد، بازگرداند.

معنی دوم: تساوی الشیئین؛ همسنگ بودن دو چیز را گویند. به عنوان مثال وقتی گفته شود: إِنَّ فُلَانًا لَبَوَّءُ لِفُلَانٍ، ای اِنْ قُتِلَ بِهِ كَانُ كَفْوًا، (مفهوم قصاص را می‌رساند) در مقابل قتل کسی، قاتل را جاری مجرای آن قرار دادن و خون آن را کفو و نظیر خون مقتول قرار دادن و اوراقصاص نمودن است»^۱.

راغب اصفهانی نیز همین تحلیل را دارد و معتقد است که معنای اصلی «بَوَّءَ»، «مساوات الاجزاء فی المكان» است که مخالف آن «تَبَوُّ» است. جان قاتل و مقتول جاری مجرای یکدیگر است. دو داماد هر دو نسبت یکسان با پدر زن خود دارند، نسبت آن دو را «بَوَّءَ» گویند. در آیه دیگر فرموده: «فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ» (انفال / ۱۶)، یعنی غضب الهی معادل فرار از جنگ است؛^۲ یا وقتی گفته می‌شود: «... فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعِدَهُ مِنَ النَّارِ»^۳ جایگاه آتشین، همسنگ و همدوش با عمل دروغ بستن به پیامبر (ص) است.

به گفته ابن منظور «تبوء» دارای دو معنی است: همسنگی، تساوی و همدوشی و نیز رجوع به منزل و محل و مسکن خاصی.^۴

۱. معجم مقایس اللغة، ج ۱، ص ۳۱۲.
 ۲. مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۵۸.
 ۳. صحیح، مسلم، مقدمه، ش ۱۴۱، به نقل از همان.
 ۴. لسان العرب، ج ۱، ص ۵۲۹.

● بررسی و داوری

مقصود از «تَبَوُّء» در این آیه، معنای دوم از این مصدر است؛ یعنی جای گرفتن و سکنی گزیدن در شهر مدینه. در این شهر بود که پایه‌های اساسی حکومت اسلامی که بهترین نمود از تحقق ایمان عملی مسلمین است، شکل گرفت. سکنی‌گزینی انصار در شهر ایمان، قبل از مهاجرت مهاجرین به مدینه، صورت گرفت. بنابراین، بجز ترجمه شماره ۵، بقیه ترجمه‌ها ناقص، بلکه نارواست، زیرا سکونت انصار در مدینه، به تنهایی موجب امتیاز نیست بلکه امتیاز آن توصیفی است که از این شهر به عنوان سرای اسلام و ایمان به عمل آمده و زمینه ساز نهاد نوپای حکومت اسلامی گردیده است.

ترجمه پیشنهادی ما از آیه مورد بحث چنین است:

«و آنان که پیش از مهاجرین در سرای اسلام و ایمان (مدینه) جای گزیده (یا پناه گرفته) بودند، کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده‌اند دوست می‌دارند و نسبت به آنچه به آنان داده شده در دل خود احساس نیاز نمی‌کنند...».



● یُوْثِرُونَ

...وَيُؤْتِرُونَ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ... (حشر / ۹)

ترجمه شماره ۱: ... و برگزینند بر نفس‌های خود و اگر چه باشد با ایشان احتیاج ...
ترجمه شماره ۲: ... و دیگران را برخویش ترجیح می‌دهند، هر چند خود نیازمند باشند...

ترجمه شماره ۳: ... و هر چند به چیزی نیازمند باشند، باز مهاجران را برخویش در آن چیز مقدم می‌دارند.

ترجمه شماره ۴: ... و برگزینند برخویش و هر چند باشد بدیشان تنگدستی ...

ترجمه شماره ۵: ... و (آنان را) ولو خود نیازمندی داشته باشند، بر خود برمی‌گزینند ...

ترجمه شماره ۶: ... مهاجرین را بر خود مقدم می‌دارند هر چند که خود نیز محتاج باشند...

ترجمه شماره ۷: ... و آنان را بر خود مقدم می‌دارند، هر چند خود فقیر باشند.

● واژه‌شناسی

کاوش لغت نگاران، از جمله صاحب مقایس اللغة^۱ حاکی از وجود سه معنی و مفهوم اصلی در وضع لغوی ماده «آثر» است. یؤثرون فعل مضارع باب افعال از ماده اثر است، سه معنی اصلی اثر عبارتند از:

۱. تقدیم الشیء: چیزی را بر چیز دیگر مقدم داشتن. کلمه یؤثرون در آیه فوق مأخوذ از همین معناست؛ یعنی انصار، مهاجرین را بر خود ترجیح می‌دهند.
۲. ذکر الشیء: یاد و خاطره چیزی. چیزی را از خود گفتن.
۳. اثر الشیء، رسم الشیء الباقی: بقیه و تتمه هر چیزی، نشانه باقی مانده از هر شخص یا موجودی، جای پا، نشان و علامتی که وجود چیزی را گواهی دهد. در مفردات^۲ و لسان العرب^۳ معانی برخی از مشتقات ماده اثر چنین بیان شده است: الاثر من الدواب، جای پای عمیق حیوانات را گویند. بقیه و تتمه هر چیزی را آثاره آن گویند: «او آثاره من علم» (احقاف / ۴). اثر به معنای نشانه و علامت چیزی است؛ مثل: «فانظر الی آثار رحمة الله» (روم / ۵۰). و به هر راه و نشان مستدل و هدایتگر نیز اثر گویند؛ مثل: «فهم علی آثارهم یهرون» (صافات / ۷۰). بر این اساس به سخن و روایتی که نشان از وجود معصوم و نبی است و راه مستدلی می‌تواند باشد اثر گفته شده است. استثنا نیز در انحصار در آوردن چیزی را گویند. آثره علیه: او را بر خود ترجیح داد. گفته می‌شود: لقد آثرک الله علینا، خداوند شما را بر ما برتری داد. ایثار نیز از همین ماده است؛ یعنی دیگران را در مال و جان بر خود ترجیح دادن.

● بررسی و داوری

ترجمه‌هایی که در بالا ذکر شد، همه منطبق بر مفهوم اصلی کلمه «یؤثرون» هستند و با آنچه از اهل لغت نقل شده است همخوانی دارند. مع الوصف ترجمه پیشنهادی ما برای این بخش آیه چنین است: «انصار، هر چند تنگدست و نیازمند باشند اما مهاجرین را در استفاده از مال و مسکن بر خود ترجیح می‌دهند».

۱. معجم مقایس اللغة، ج ۱، ص ۵۵-۵۷.

۲. ر.ک: مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۲.

۳. ر.ک: لسان العرب، ج ۱، صص ۶۹-۷۱.

● غَلّ

- رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلَا خَوَانًا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا... (حشر / ۱۰)
- ترجمه شماره ۱: ... مگردان در دل‌های ما کینه مر آنان را که ایمان آوردند ...
- ترجمه شماره ۲: ... و کینه کسانی که ایمان آورده‌اند در دل ما جای مده ...
- ترجمه شماره ۳: ... در دل ما هیچ کینه و حسد مؤمنان قرار مده ...
- ترجمه شماره ۴: ... و نگذار در دل‌های ما کینه‌ای برای آنان که ایمان آورده‌اند ...
- ترجمه شماره ۵: ... و در دل‌های ما نسبت به مؤمنان کینه‌ای مگذار ...
- ترجمه شماره ۶: ... کینه کسانی را که ایمان آورده‌اند در دل‌های ما میفکن ...
- ترجمه شماره ۷: ... در دل‌هایمان نسبت به مؤمنان کینه قرار نده ...

● واژه‌شناسی

ابن فارس در تبیین معنی و مفهوم «غَلّ» می‌گوید: ماده غَلّ، دلالت بر ایجاد سوراخ و شکاف در چیزی و مستقر شدن در آن دارد. به تعبیر دیگر، دخول چیزی در چیزی دیگر و قرار گرفتن در حالت ثبات و استقرار را غَلّ گویند. این معنی اشاره به عمل ملخ در تخم ریزی دارد. این حیوان، هنگام تخم‌ریزی، زمین را سوراخ کرده دم خود را در زمین فرو می‌کند و تخم‌ها را فرو می‌ریزد.^۱ راغب اصفهانی نیز همین معنی را بیان می‌کند و می‌گوید: «أصل الغلّ تدرُّع الشيء وتوسطه»، درون چیزی فرو رفتن و در آن (وسط) قرار گرفتن.^۲ این منظور نیز همین بیان را مطرح نموده است.^۳

برخی مشتقات و مفاهیم این ماده سه حرفی عبارتند از:
 - غَلَّة: حالت عطش را گویند، هنگامی که در وجود و جگر آدمی رسوخ نموده و ریشه دوانده باشد.

- غَلَل: آبی که میان درختان جاری است و درون درختان و ریشه‌های آن فرو می‌رود.
 - غُلّ: زنجیر و هر بندی که دست و پای آدمی را با آن ببندند. وجه تسمیه آن از دو

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۳۷۵.

۲. مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۱۰.

۳. ر.ک: لسان العرب، ج ۱۰، صص ۱۰۶-۱۱۱.

جهت است: اولاً حلقه‌های زنجیر درهم فرو رفته و محکم شده‌اند. ثانیاً، زنجیر یا بند در دست و پا و اطراف بدن فرو رفته و محکم کشیده شده است. جمع آن اغلال است و در مفهوم معنوی هم به کار می‌رود و منظور از آن، کج فهمی‌ها، خرافات و عقاید پوچ و بی‌اساس است که در افکار و اعمال آدمی فرو رفته و او را اسیر خود می‌سازد به گونه‌ای که رها شدن از آن مشکل است.

— اغلال: فریب و نیرنگ را گویند. در صلح حدیبیه آمده است: «لا اغلال ولا اسلال»، از این پس نه خیانتی صورت گیرد و نه سرقتی. وجه تسمیه آن از این جهت است که شخص حيله گر، با سخنان و افکار و شگردهای خود در افکار دیگران فرو می‌رود و ریشه می‌دواند و آنان را از آزاد اندیشی و حُسن تدبیر باز می‌دارد.

— مغلول الید: فرد بخیل را گویند؛ زیرا دست در زنجیر بخل و خساست نموده و در بخشش فاقد حرکت است.

● بررسی و داوری

غَلَّ عبارت از کینه، دشمنی، حسادت و نیرنگ ریشه‌دار است که اگر در دل و اندیشه مؤمن جای گیرد، او را از آزاد اندیشی و انصاف باز می‌دارد. خداوند در توصیف بهشتیان می‌فرماید: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ» (اعراف / ۴۳)، از دل بهشتیان هرگونه کینه و بدبینی را زدودیم. ترجمه‌های مذکور که از کلمه غل به عمل آمده، صحیح است و با معنای اصلی ماده غل انطباق نسبی دارد.

ترجمه پیشنهادی: در دل ما نسبت به مؤمنان کینه و مکرری مگذار...



● رَهْبَةٌ

لَا تَنْمُ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنْ اللَّهِ ... (حشر / ۱۳)

ترجمه شماره ۱: هر آینه شما سخت ترید در ترس افکندن در سینه‌هایشان از خدا ...
 ترجمه شماره ۲: وحشت شما در دل آنها بیشتر از بیم خداست، زیرا مردمی هستند که به فهم در نمی‌آیند ...

- ترجمه شماره ۳: در دلشان از شما بیشتر ترس دارند تا از خدا ...
- ترجمه شماره ۴: همانا شما ترسناک ترید در سینه‌های ایشان از خدا ...
- ترجمه شماره ۵: بی شک شما در دل‌های آنان هراس انگیز ترید از خداوند ...
- ترجمه شماره ۶: شما مسلمانان در نظر آنان (منافقین) ترسنده ترید از خدا ...
- ترجمه شماره ۷: وحشت آنان از شما بیش از ترسشان از خداست، زیرا آنها گروهی نادانند.

● واژه‌شناسی

در تبیین اصل لغوی این کلمه بین دانشمندان علم لغت تعدد نظر مختصری مشاهده می‌شود که نتیجه آن بیان سه مفهوم اصلی برای ماده «رهب» و «رهبه» است. ابن فارس اصرار دارد که ماده رهب دو معنی اصلی دارد: اول، دلالت بر خوف و ترس می‌نماید و گفته می‌شود: رَهْبْتُ الشَّيْءِ رَهْبًا وَرَهْبًا وَرَهْبَةً: از چیزی یا کسی ترسیدن و خوف در دل داشتن. ترهَّب به معنی پارسایی و تعبد و پرستشگری است، و از همین باب است ارهاب به معنی کف و بازداشتن شتر از محل شرب آب و راندن و سوق دادن آن به سمت دیگر به منظور جلوگیری از خوردن آب.

مفهوم دوم: شتر لاغر و مردنی و ضعیف و هر چیز رقیق و باریک و لاغر و ظریف را رهب گویند که از همین معنی دو واژه رهاب: زمین نرم و رقیق و مسطح که آب را به راحتی جذب می‌نماید، و «رهاب» [مفتوح الراء] به معنی استخوان سینه مشرف به شکم که بسیار ظریف و حساس است ... مشتق شده است.^۱

راغب اصفهانی^۲ عقیده دارد که مفهوم اصلی ماده «رهب» و «رهبه» دو چیز است: مفهوم اول دلالت بر ترس همراه با گوشه‌گیری و اضطراب و گشتن به دنبال پناهگاه است که آیه شریفه «لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً» (حشر / ۱۳) از همین معنی و ماده گرفته شده و به معنی آن است که شما ترس و اضطراب شدیدی در دل منافقین انداخته‌اید؛ و مفهوم دوم آن عبارت از آستین پیراهن است، و برای اثبات این معنی حکایتی را به نقل از مقاتل درباره اظهار نظر عربی بادیه

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۴۷.

۲. مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۶۶.

نشین در تفهیم معنای رهبه بیان می‌کند. راغب اعتقاد دارد که معنی اول کلمه «رهبه» در آیات قرآن کاربرد فراوان و مناسب‌تری دارد، و می‌افزاید که کلمه «رهبه» در قرآن بیشتر در جنبه مثبت ترس و اضطراب که به خداوند بازگشت پیدا می‌کند، بیان شده است: «وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ» (بقره / ۴۰)؛ «تُرْهَبُونَ بِعَدُوِّ اللَّهِ» (انفال / ۶۰). ابن منظور نیز بیانی در تکمیل و تأیید نقطه نظرات ابن فارس و راغب دارد.^۱

● بررسی و داوری

مفهوم کلمه «رهبه» در آیه ۱۳ سوره حشر، ترس و خوف و وحشت است که از مؤمنان در دل منافقان افتاده است. ریشه این ترس را باید در عزت و عظمت و اقتدار و صلابت موجود در مؤمنان جست و جو کرد که ناشی از خشیت و تقوای الهی است. اگر چه مترجمان در ترجمه کلمه «رهبه» راه صحیح را پیموده‌اند، ولی ترجمه پیشنهادی ما از این واژه چنین است: «ترس و وحشت آنان (منافقین) از شما بیش از ترسشان از خداوند است، زیرا آنها گروهی نادانند». این ترجمه، انطباق کامل با ترجمه شماره ۷ دارد.



● خلود - خالدین

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (حشر / ۱۷)

ترجمه شماره ۱: ... هر دو در آتشند، جاویدانند در آن ...

ترجمه شماره ۲: ... هر دو به آتش افتند و جاودانه در آن باشند ...

ترجمه شماره ۳: ... هر دو در آتش دوزخ مخلدند ...

ترجمه شماره ۴: پس شد فرجام آنان که هر دو در آتشند جاودان در آن ...

ترجمه شماره ۵: ... هر دو در آتش جهنم‌اند و جاودانه در آنند ...

ترجمه شماره ۶: ... هر دو برای ابد در آتشند ...

ترجمه شماره ۷: سرانجام کارشان آتش است و تا ابد در آن بمانند ...

۱. ر. ک: لسان العرب، ج ۵، ص ۳۳۷.

● واژه‌شناسی

ابن فارس در بیان مفهوم اصلی ماده «خَلَدَ» و «خلود» اعتقاد دارد که این ماده یک معنای اصلی بیشتر ندارد و آن دلالت داشتن بر ثبات و ملازمت چیزی با چیز دیگر است. «جَنَّةُ الْخُلْدِ» از این ماده و معناست و آن بهشتی است که اقامت در آن ثابت و لازم است، و آیه «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ» (اعراف / ۱۷۶) به معنای چسبیدن به زمین و همواره ملازم زمین بودن است.^۱ راغب اصفهانی نیز مفهوم ثبات و لزوم را به بیان دیگری پذیرا شده است. او هر چند در تعریف و تحلیل لغوی ماده «خلود» راهی غیر از راه ابن فارس پیموده است، اما سرانجام با هم اشتراک پیدا کرده‌اند. راغب در تحلیل نظر خویش می‌گوید: خلود حاکی از دور بودن چیزی از فساد است به گونه‌ای که در معرض خرابی و فنا قرار نمی‌گیرد و در همان حالت سلامت خویش باقی می‌ماند. لذا عرب هر چیزی را که چنین حالتی داشته باشد و در واقع از تغییر و زوال و فساد به دور باشد، تعبیر به خلود می‌کند. آن‌گاه در تأیید سخن خویش آیه: «... لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ» (شعراء / ۱۲۹) را نقل می‌کند.^۲

ابن منظور «خُلْد» را عبارت از این می‌داند که مدت اقامت کسی در خانه و منزلی طولانی شود به گونه‌ای که تصور شود هرگز از آن خانه بیرون نمی‌رود. وی می‌گوید: «خُلْدُ از نام‌های بهشت است، زیرا اهل بهشت تا ابد در آن جا مقیم خواهند بود. سپس در تبیین مفهوم «وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ...» (اعراف / ۱۷۶) می‌گوید: انسانِ نفس‌گرا و شیطان دوست، از هوای نفس خود پیروی کرد، تمایل به دنیا و نفس پیدا کرد و رضایت به ماندن در زمین داد.^۳ راغب نیز اضافه نموده است که مقصود از ارض در آیه فوق می‌تواند دنیا باشد.

● نتیجه

از تحلیل لغوی ماده خلود چنین برداشت می‌کنیم که ماده «خلود» در آیه ۱۷ سوره حشر دلالت بر ثبوت، دوام، همیشگی و ملازمت انسان با آتش جهنم دارد.

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۲۰۷.

۲. مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۹۱.

۳. لسان العرب، ج ۴، ص ۱۷۱.

● بررسی و داوری

مترجمان قرآن کلمه خلود را به جاودانگی یا ابدیت در آتش ترجمه کرده‌اند و برخی نیز آن را ترجمه نکرده‌اند. به نظر می‌رسد کلمه «جاودانگی» تنها به استمرار و همیشگی اقامت در دوزخ اشاره دارد و به جزء دیگر معنی خلود که ملازمت و ثبات است، اشاره ندارد. کلمه ابدیت نیز واژه فارسی نیست و لذا ترجمه‌ای صورت نگرفته است. از این رو هیچ‌کدام از ترجمه‌های فوق کامل و جامع نیست.

در ترجمه کلمه خلود باید به دو عنصر معنوی توجه نمود:

۱- جاودانگی

۲- ثبات و ملازمت؛

اعم از این که شخص در بهشت باشد یا در دوزخ. لذا ترجمه پیشنهادی ما برای این کلمه، ملازمت و جاودانگی و یا همراهی و جاودانگی است و ترجمه آیه چنین می‌شود: «... سرانجام، پیامد و سرنوشت آنان آتش دوزخ است که همواره ملازم آتش و جاودانه در آن می‌باشند...».

● اِتْسَاء - نسیان

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (حشر / ۱۹).

ترجمه شماره ۱: و مباشید مانند آنان که فراموش کردند خدا را پس فراموش گردانید از ایشان خودهاشان را...

ترجمه شماره ۲: از آن کسان نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند...

ترجمه شماره ۳: و شما مؤمنان مانند آنان نباشید که به کلی خدا را فراموش کردند و خدا هم نفوس آنها را از یادشان برد...

ترجمه شماره ۴: و نباشید مانند آنان که فراموش کردند خدا را پس فراموششان ساخت خویشان را...

ترجمه شماره ۵: و همانند کسانی که خداوند را فراموش کردند نباشید که خداوند هم

(تیمار) خودشان را از یادشان برد ...

ترجمه شماره ۶: و مانند آن کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم خود آنان را از یاد خودشان ببرد.

ترجمه شماره ۷: همچون کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند و خدا نیز (آنها را) به خود فراموشی گرفتارشان کرد ...

● واژه‌شناسی

در مقایس اللغة آمده است:

«نَسِيَ [ن س ي] اداری دو معنی اصلی است: اول دلالت بر غفلت از چیزی می نماید؛ دوم دلالت بر ترک ورها نمودن چیزی کند. وقتی گفته می شود: «نَسِيتُ الشَّيْءَ»، یعنی فلان چیز را فراموش کردم، به خاطر نمی آورم، از علم به جزئیات آن غافلم. و هر گاه گفته شود: «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا لِي آدَمَ مِنْ قَبْلِ نَسِيٍّ...» (طه / ۱۱۹)، یعنی انسان عهد و پیمانی را که با خدا بسته بود، رها نمود، ترک کرد. اگر «نَسِيَ» به طور مهموز آنسأً آقرائت شود به معنای به تأخیر انداختن چیزی است، و کلمه نسیء در آیه «انما النسيءُ زيادةٌ في الكفر» (توبه / ۳۷)، از همین ماده مهموز است.^۱

راغب می گوید: مصدر نسیان به معنی ترک محفوظات ذهنی و وعده و پیمان هایی است که داده شده است یا به سبب ضعف قلبی، یا به سبب غفلت یا از روی قصد و تصمیم. آن گاه می افزاید: هر فراموشی که منشأ آن خود انسان باشد و مورد مذمت و توبیخ از ناحیه خداوند قرار گیرد، عبارت از نسیانی است که انسان در آن قصد و تصمیم و تعمد داشته است، اما بقیه نسیان ها که عمدی نباشد، ریشه اش در (عقل و اراده) انسان نیست و حدیث نبوی «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأُ وَالنَّسِيانُ»^۲ به غفلت ها و فراموشی های غیر عمدی اشاره دارد که انسان به خاطر آن مؤاخذه نمی شود. آیه: «فَلَذُقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ» (سجده / ۱۴) به ترک و فراموشی عمدی انسان اشاره دارد، زیرا عمداً خدا و عبودیت او را ترک نموده و مستوجب وعید و عذاب الهی شده است.^۳

ابن منظور مفهوم اصلی مصدر نسیان را ترک و واگذاردن می داند و اعتقاد دارد که نسیان

۱. معجم مقایس اللغة، ج ۵، ص ۴۲۱.

۲. المعجم الكبير، طبرانی، ج ۱۱، ص ۱۳۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵۹.

۳. مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۰۳.

به معنی فراموشی، مصداقی از مصادیق ترک است یعنی مقصود آیه چنین است: «... ترکوا امرَ الله فترکهم من رحمته» مردم امر خدا را رها نمودند، خداوند هم آنان را از رحمت خویش واگذاشت.^۱ در تهذیب نیز همین معنی برای نسیان ذکر شده است.

● نتیجه

مصدر باب نسیان و مشتقات مختلف آن از ماده [ن س ی] به معنای ترک و واگذاری است که یکی از مصادیق آن فراموش نمودن امری و چیزی است، و این فراموشی یا عمدی است یا به علت غفلت و ضعف معرفت قلبی.

اما نسیان در آیه ۱۹ سوره حشر، به معنای ترک عمدی پیمان الهی و امتناع از پرستش و عمل به فرامین عبادی است و لذا عامل آن مورد مؤاخذه الهی قرار گرفته و علاوه بر نتایج و پیامدهای ناشی از ترک تکلیف، مستوجب ترک متقابل از جانب خداوند گردیده است. از این رو خداوند می‌فرماید: «فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا...» (اعراف / ۵۱)، و «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ...» (توبه / ۶۷)، آنها ما را ترک نمودند، ما هم آنان را ترک می‌کنیم و به حال خویش وامی‌گذاریم.

● بررسی و داوری

ترجمه‌هایی که از کلمه «نسوا» و «انساء» در کلام مترجمان قرآن آمده عموماً «فراموش کردن» است. این ترجمه منطبق با تحلیلی است که از مفردات راغب نقل نمودیم، اما با آنچه در لسان العرب و مقایس اللغة آمده اندکی ناهمخوان است.

نظر نگارنده این است که «نسیان» را باید بر اساس تحلیلی که از مقایس اللغة و لسان العرب نقل کردیم، ترجمه نماییم. در این صورت ترجمه برتر عبارت از «رها نمودن و ترک نمودن» خواهد بود، که البته رهایی و جدایی و متارکه انسان از خدا، تعمدی است که مستوجب ترک متقابل است و شامل فراموشی عمدی که در کلام مترجمان آمده نیز می‌شود. در این صورت ترجمه برتر آیه چنین خواهد بود:

۱. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۳۲.

«شما مؤمنان همانند کسانی نباشید که خدا را رها نمودند و خدا نیز آنان را از خودشان بیگانه ساخت...»



● خشوع

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ (حشر / ۲۱).

ترجمه شماره ۱: اگر فرو فرستیم این قرآن را بر کوهی هر آینه دیده بودی آن را فروتن شکافته از ترس خدا...

ترجمه شماره ۲: اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم، از خوف خدا آن را ترسیده و شکاف خورده می دیدی...

ترجمه شماره ۳: (ای رسول) اگر ما این قرآن (عظیم الشان) را بر کوه نازل می کردیم، مشاهده می کردی که کوه از ترس خدا خاشع و ذلیل و متلاشی می گشت.

ترجمه شماره ۴: اگر می فرستادیم این قرآن را بر کوهی، هر آینه می دیدیش سرافکنده از هم پاشیده از ترس خدا...

ترجمه شماره ۵: اگر این قرآن را بر کوهی فرو فرستاده بودیم بی شک آن را از ترس خداوند، خاکسار و فرو پاشیده می دیدی...

ترجمه شماره ۶: اگر این قرآن را بر کوهی نازل کرده بودیم مسلماً او را می دیدی که در برابرش خاشع و از ترس خدا متلاشی می شود...

ترجمه شماره ۷: اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم می دیدی که در برابرش به خشوع در می آید و از ترس خدا می شکافد...

● واژه شناسی

«خَشَعٌ» و «خشوع» دلالت بر آرامش پذیری و اطمینان و فروتنی می کند. وقتی در توصیف کسی گفته شود: «خَشَعَ عَلَيَّ» یعنی فلانی میل به فروتنی و اطمینان و آرامش پیدا کرد و سر را از روی تواضع به زیر انداخت (يَخْشَعُ خُشُوعًا). کلمه خشوع از جهت معنی بسیار به

کلمه خضوع نزدیک است با این تفاوت که آثار خضوع در تمام بدن پیداست و انسان احساس ذلت و تواضع می‌کند و استخذاء (یعنی آویزان شدن گوش‌ها به سمت پایین و جلو) در او دیده می‌شود، اما آثار خشوع فقط در کلام و چشمان فرد خاشع ظهور پیدا می‌کند و قابل رؤیت است.^۱

ابن فارس از قول ابن دُرید در تفاوت معنای خشوع و خضوع می‌گوید: کلمه خشوع درباره بدن آدمی به کار می‌رود و گفته می‌شود: «اختشع فلان» و هرگز گفته نمی‌شود «اختشع بصره»، چرا که خاشع به فرد فروتن و اهل رکوع و تواضع می‌گویند و به کلیت بدن اطلاق می‌شود (اما آثار خشوع می‌تواند در چشمانش ظاهر و آشکار گردد).^۲ و نیز همو گفته است، خاشع، فرد دل شکسته و راکع را گویند.

راغب اصفهانی نیز همین تحلیل را درباره کلمه خشوع دارد و می‌گوید: خشوع به معنی فروتنی و تواضع است. این کلمه برای بیان حالتی از تواضع است که آثار آن در اعضا و جوارح بدن پیدا می‌شود، اما تضرع، به حالتی از تواضع گویند که نشانه‌های آن در قلب آشکار می‌گردد.^۳

در لسان العرب تحلیلی موافق با بیان مقایس اللغة و مفردات در خصوص کلمه خشوع و آثار آن دیده می‌شود. ابن منظور پس از تعریف خشوع (رَمَى بَبَصَرِهِ نَحْوَ الْأَرْضِ وَغَضَّهُ وَخَفَّضَ صَوْتَهُ) کلامی را از ابن اثیر نقل می‌کند که گفته است: «الخشوعُ فِي الصَّوْتِ وَالْبَصْرِ كَالْخُضُوعِ فِي الْبَدَنِ»، آثار خشوع در صدا و نگاه آدمی دیده می‌شود، همان گونه که آثار خضوع در تمام بدن مشهود است. آن گاه می‌افزاید: کلمه خشوع درباره غیر انسان هم کاربرد دارد، مانند: «الخاشعُ مِنَ الْأَرْضِ» که زمین نرم را گویند که در اثر باد و طوفان و باران به راحتی جابه جامی شود. و خشوع الكواكب، زمانی را گویند که ستارگان شروع به پنهان شدن و پایین آمدن می‌کنند.^۴

۱. معجم مقایس اللغة، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲. همان جا.

۳. مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۸۳.

۴. لسان العرب، ج ۴، صص ۱۰۰-۱۰۱.

● بررسی وداوری

کلمه خشوع در عبارات مترجمان یا اصلاً ترجمه نشده و عیناً نقل شده و یا با عباراتی مانند فروتن، ترسیده، سرافکنده و خاکسار برگردان شده است. کلمه «ترسیده» ترجمه مناسبی برای خشوع نیست بلکه می تواند معنای خوف باشد. سرافکنده نیز به فردی گویند که دچار خجالت زدگی و شرمندگی شده باشد و هرگز دلالت بر این ندارد که حالت تواضع و فروتنی در او آشکار شده باشد. خاکسار نیز مبین مفهوم و حالت خشوع نیست، بلکه می تواند نتیجه ظهور خشوع (آن هم در مورد کوه) باشد که در اثر خشوع فرو پاشیده شود و چون خاک پراکنده گردد. از آن جا که هر کیف نفسانی دارای آثار و نشانه‌هایی است، طبعاً اثر خشوع در کوه و جمادات و مانند آن نیز باید به شکلی ظاهر گردد، که این آثار در مورد کوه می تواند فروپاشی آن باشد.

بر اساس تحلیل و نتیجه‌گیری فوق، ترجمه پیشنهادی ما برای کلمه خاشع در آیه ۲۱ سوره حشر چنین است:

«اگر این قرآن را بر کوه فرو فرستاده بودیم، بی شک کوه را می‌دیدیم که از ترس خداوند، فروتن و سبکبال و از هم پاشیده شده است.»

● خلاصه سخن

از تحقیق در حقیقت لغوی و عرفی الفاظ قرآن، مهم‌ترین نتیجه‌ای که حاصل می‌شود، این است که یکی از عوامل اختلاف در ترجمه آیات قرآنی و نارسایی برخی ترجمه‌ها و گاه تعارض با مفاهیم و پیام‌های بلند قرآنی، غفلت مترجمان از معانی لغوی است که لغت نگاران در وضع اولیه هر ماده منظور داشته‌اند و احتمالاً ممکن است در طول تاریخ دچار تطوّر و دگرگونی در لفظ و معنی شده باشد.

عامل دوم، غفلت مترجمان از معانی احتمالی عرفی برخی کلمات است که در طول حیات واژگان توسط متشرعان یا عرف فقها، مفسران، متکلمان و یا عرف عوام و... تغییر معنی یافته‌اند.

برای رفع کاستی‌های موجود در ترجمه قرآن، نظر مترجمان را به دو اصل زیر جلب می‌نماید:

– توجه به حقیقت لغوی و عرفی الفاظ قرآن.
– تشکیل گروه‌های کارشناسی زیر نظر انجمن مترجمان قرآن و اقدام گروهی در ترجمه قرآن.

